



پژوهشی
درباره سوختن کتابهای
اسکندریه و ایران

از
حسینعلی ممتحن

(دکتر در تاریخ)

پژوهشی در باره سوختن

کتابهای اسکندریه و ایران

نمضت علمی اسکندریه

امپراطوری وسیعی که اسکندر تشکیل داد، پس از مرگ او (۳۲۳ ق.م) روی به تجزیه نهاد و سبب آن بود که مجالی نیافت تا وارث تاج و تخت را تعیین کند و از خانواده اش کسی لایق این کار نبود. به علاوه متصرفات اسکندر از اقوام و ملتهای مختلف تشکیل شده بود و سرداران اسکندر که مردانی جاه طلب بودند نتوانستند وحدت سلطنت را حفظ کنند و سیاست اسکندر را دنبال نمایند.

از سال ۳۰۶ پیش از میلاد هر یک از سرداران اسکندر مدعی سلطنت ناحیه ای شدند، و تجزیه قلمرو اسکندر را با جنگهای سخت و سهمگین خود قطعیت دادند. معروف است که اسکندر در حین مرگ گفته بود: «سرداران من با مراسم خونین به کفن و دفن من خواهند پرداخت.» در حقیقت از ساعت مرگ او آتش جنگ زبانه کشید و با قتل پردیکاس Perdicas یکی از سرداران، که اسکندر در حین مرگ خاتم سلطنت را به او سپرده بود و نایب السلطنه

محسوب می‌شد و همچنین مرگت آزیده Arrhidée برادر و آیگوس Aigos فرزند اسکندر سه سلطنت بزرگ بدین ترتیب بوجود آمد:

۱- آنتی‌گون Antigons به سلطنت مقدونیه رسید.

۲- بطلمیوس (بطلمیوس) در مصر سلسله بطالسه را تشکیل داد.

۳- سلوکوس در سوریه اساس حکومت سلوکی را بنیان نهاد.^۱

اگرچه در ممالک اسکندر وحدت سیاسی وجود نداشت ولی در نتیجه انتشار تمدن عصر هلنیستیک Hellenistique نوعی وحدت معنوی حکمفرما گردید. این تمدن در قرن چهارم پیش از میلاد رونقی بسزا یافت. و دولتهایی که بعدها در قلمرو اسکندر پدید آمدند هر یک کانونی از تمدن هلنی گردید. و از آنجا که پادشاهان و مأموران دربار و دولتیان یونانی بودند، اخلاق و زبان و سنن ادبی یونان در همه مشرق زمین پراکنده شد. نمایان‌ترین کانون تمدن هلنی شهرهای اسکندریه، پراگام Pergamus و انطاکیه بود. اسکندریه که بدستور اسکندر در کنار دریای مدیترانه ساخته شده بود، پایتخت بطلمیوس اول ملقب به (سوتر Sôter یا نجات‌دهنده) شده و سلسله لاژید Lagides را در مصر بنیان نهاد. بطلمیوس که از مقتدرترین و باوفاترین سرداران اسکندر بود، برای اثبات وفاداری خود نسبت به اسکندر، جسد او را با خود به ممفیس آورد و در آنجا در تابوتی طلایی دفن کرد، همچنین تائیس Taïs معشوقه اسکندر را همراه آورده با وی عروسی کرد و از او دارای دو پسر شد.^۲

۱- تاریخ ملل مشرق و یونان تألیف آلبرماله و ژول ایزاک ترجمه عبدالحسین

هژبر ج ۲، ص ۳۲۵ چاپ ابن‌سینا ۱۳۴۲

۲- ویل دورانت، یونان باستان ج ۶ ص ۱۷۴ چاپ اول و Strabon, XVII

بطلمیوس اول در سال ۲۹۰ پیش از میلاد در محلهٔ یونانی نشین اسکندریه کتابخانه و موزه یا دانشگاهی ساخت که موجب شهرت اسکندریه شد. در زمان او دانشمندان و فیلسوفان یونانی از نقاط مختلف بدربار او آمدند، بطلمیوس مقدم آنان را گرامی داشت، و برای تحقیقات و پژوهشهای علمی به آنان کمک مالی فراوان کرد، شهر اسکندریه در این زمان بصورت کانونی از تمدن یونانی درآمد.^۳

جرجی زیدان می نویسد:

«خطیب مشهور یونانی دیمتریوس فامیروس که از خاصان و مقربان دربار بود، بدستور بطلمیوس کتابهای زیادی از اطراف جهان جمع کرده کتابخانهٔ اسکندریه را تأسیس کرد، و ظاهراً بخشی از کتابهای این کتابخانه از کتابهای استخر فارس تشکیل می شد که در زمان اسکندر به فرمان او به یونان فرستاده شده بود. بطلمیوس سوتر به راهنمایی دیمتریوس موزه یا دانشگاهی ایجاد کرد که دانشمندان و فیلسوفان برای بحث و تدریس به این محل می آمدند، و این محل همان مدرسهٔ مشهور اسکندریه است که بصورت مدارس عالی امروز اروپا در آن زمان تأسیس شد.»^۴

در زمان بطلمیوس دوم معروف به فیلادلفوس Philadelphus (جانشین بطلمیوس اول) اسکندریه پایتخت ادبی و علمی مدیترانه شد، و ادبیات آن چنان رونق و اعتباری یافت که در تاریخ آنجا سابقه ندارد. بطلمیوس دوم موزه و کتابخانهٔ اسکندریه را بدرجه ای توسعه بخشید که تاریخ بعدها او را مؤسس آنها نامید.^۵ این پادشاه

3— Pierre Jouguet, trois études sur l'hellénisme p. 77 Caire 1944

۴- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام ج ۳ ص ۱۹۱ چاپ دوم ۱۳۳۶ ش

۵- ویل دورانت ج ۶ ص ۱۷۶

بسیاری از کتابهای یهودیان و مصریان و نیز تألیفات ارسطو را خرید و به اسکندریه آورد، و در هر جا که اطلاع از وجود کتابی می یافت آنرا می خرید و به کتابهای اسکندریه اضافه می کرد.^۶ و چون مایل بود که در کتابخانه اش ترجمه کتابهای مقدس را به زبان یونانی داشته باشد از اینرو برای ترجمه تورات (لوپنتاتوک Le Pentateuque) هفتاد تن از مشاهیر دانشمندان یهود را در هفتاد اتاق مستقر و آنان را به ترجمه کتاب مقدس تشویق کرد.^۷ تا یهودیانی که از زمانهای پیش در اسکندریه می زیستند و زبان عبری نمی دانستند از آن استفاده کنند.

فلاویوس ژوزف (یوسف) مورخ یهودی مدعی است که در اسکندریه یهودیان حقوقی برابر با مقدونیان داشتند و پادشاهان بطالسه (بطلمیوسها) با آنان با نظر مساعدی رفتار می کردند.^۸ با همت بطلمیوس اول و دوم دانشگاه جدیدی در نزدیک کاخ سلطنتی تأسیس شد و دانشجویان بسیاری در رشته های نجوم و ریاضی و پزشکی و ادبیات به تحصیل پرداختند. مورخان تعداد کتابهای کتابخانه اسکندریه را به اختلاف ذکر کرده اند بعضی دویست هزار و بعضی دیگر مانند ابن واصل یکصد و سی هزار و ابن ابی طی ، ششصد و یک هزار^۹ و بنا به روایت دیگر تعداد کتابهای اسکندریه

۶- جرجی زیدان ، تاریخ تمدن اسلام ج ۳ ص ۱۹۱

7- Pierre Jouquet p. 115—116.

8- Pierre Jouquet p. 115—116.

۹- شبلی نعمانی ، کتابخانه اسکندریه ، ترجمه فخر داعی گیلانی ذیل ص

۶۵ چاپ ۱۳۱۵ ش

به هفتصد هزار مجلد می‌رسیده است.^{۱۰} بموجب فرمان بطلمیوس سوم ملقب به (اورژت Evergète) هر کتابی که به اسکندریه وارد می‌شد به کتابخانه تحویل می‌کردند و در آنجا نساخان از آن نسخه برمی‌داشتند و نسخه‌ای هم به صاحب کتاب می‌دادند. گذشته از نسخه برداری کتابها، بطلمیوس سوم تعدادی کتابهای شعر و نمایش و ادبیات از آتن به اسکندریه آورد و این شهر دارالعلم آن زمان شد و دانشمندان بزرگی از آن برخاستند که شهرت فراوانی در عصر خود داشتند، و این جریان یعنی تمرکز علم در اسکندریه بیش از نه قرن بطول انجامید. باید دانست که دو عامل در پیشرفت علوم در اسکندریه مؤثر بودند عامل اول مربوط به مومیایی کردن مردگان در مصر بود، که چون مومیاگران بنا به ضرورت شغلی از کالبد شناسی اطلاع کاملی داشتند همین موضوع به پیشرفت علم تشریح کمک بسزایی کرد.

عامل دوم مربوط به دانش مصریان در علم شیمی بود که با تأسیس مدرسه اسکندریه اطلاعات مصریان و یونانیان در تشریح و شیمی و سایر علوم در یکجا جمع و متمرکز گردید. در اینجا متذکر میشویم که نهضت علمی اسکندریه به دو دوره تقسیم میشود:

۱- دورهٔ یونانی از زمان بطلمیوس اول ۳۰۶ تا سال ۳۰ پیش از میلاد که رومیان مصر را گرفتند. «تسلط ژولیوس سزار امپراطور روم بر مصر».

۲- دورهٔ رومی از ۳۰ پیش از میلاد تا سال ۶۴۰ میلادی که عمرو عاص مصر را تسخیر کرد.

۱۰- دکتر حسینعلی ممتحن (تاریخ ملل قدیم مشرق و یونان و روم ج ۱ ص

۳۲۲ نقل از ملل مشرق البرماله چاپ دوم ج ۲ ص ۳۳۱ و

Grand Larousse Encyclopédique Vol. 1 p. 234, Paris, 1960.

در دوره اول هدف دانشمندان اسکندریه بیشتر پیشرفت علوم و ادبیات یونان و توسعه آن بود. در این دوره یونانیان که استقلال و وحدت خود را از دست داده بودند رو به اسکندریه آوردند و با تأسیس مراکز یونانی به آزادی در حفظ آداب و رسوم ملی خود پرداختند و به علوم گوناگونی چون طبیعی و ریاضی و جغرافیا روی آوردند.

دانشمندان نامی اسکندریه

الف- دانشمندان ریاضی و هیات

اقلیدس- وی از دانشمندان بزرگ ریاضی عصر خود بود که بسال ۳۲۳ پیش از میلاد در شهر صور Tyre بدنیا آمد و تحصیلات خود را در رشته ریاضیات در یونان تکمیل کرد. اقلیدس بدعوت بطلمیوس اول (یا به قولی بطلمیوس دوم) به اسکندریه آمد و مورد تشویق و حمایت او قرار گرفت. بطوریکه تدریس هندسه مدرسه اسکندریه به او واگذار شد و خود بطلمیوس هم به تحصیل این علم در نزد اقلیدس پرداخت. اصول اقلیدس که در همان زمان بوسیله خود او تدوین و تألیف شد بعدها به زبانهای زنده دنیا ترجمه گردید و مورد استفاده دانشمندان قرار گرفت. خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند مشهور ایرانی شارح کتاب (اصول) اوست.^{۱۱}

ارشمیدس

دیگر از دانشمندان بنام اسکندریه ارشمیدس ریاضی دان است، که در ۲۸۷ پیش از میلاد در سیسیل بدنیا آمد. علم ریاضی را در

۱۱- تاریخ تمدن اسلام ج ۳ ص ۱۹۳ و اعلام المنجد

مدرسهٔ اسکندریه آموخت سپس به زادگاه خود رفت و پادشاه سیسیل مقدم او را گرامی داشت. اواخر زندگانی ارشمیدس مصادف بود با جریان جنگهای پونیک (جنگ میان روم و کارتاژ). مارسلوس کنسول رومی که مأمور دفاع و مقابله با هانیبال سردار کارتاژی شده بود در تعقیب هانیبال، سیراکوز مرکز سیسیل را در ۲۱۳ پیش از میلاد در محاصره گرفت. این محاصره طولانی و دشوار بود زیرا ارشمیدس که در این شهر بسر می‌برد وسایل دفاعی مختلفی را اختراع کرد، از جمله آئینه‌های مقعری که اشعهٔ آفتاب را بر کشتیهای دشمن تمرکز داده آنها را می‌سوزانید. یا جرثقیلهایی که کشتیها را به هوا بلند کرده و به زمین می‌زد و می‌شکست. سرانجام رومیان به سال ۲۱۲ پیش از میلاد با نیرنگ وارد شهر شدند و ارشمیدس هم بطور ناشناس بدست سپاهیان رومی به قتل رسید و جان خویش را در راه میهن فدا کرد.^{۱۲}

ارشمیدس در هندسه و حساب قواعد مهمی دارد چنانکه نسبت قطر دایره را به محیط نسبت ، ۷ به ۲۲ حساب کرد. از جمله کتابهای منسوب به او کتاب راجع به کره و استوانه ، راجع به تربیع دایره و تسبیح آن (چهار قسمت و هفت قسمت کردن دایره) راجع بدوایری که باهم تماس می‌یابند ، راجع به مثلثات ، خطوط موازی و غیره است.^{۱۳}

آپولونیوس ، از دانشمندان دیگر اسکندریه متولد بسال ۲۶۲ پیش از میلاد است که تألیفاتی در مخروطات و قطع خطوط و دوائر مماس و غیره دارد. رسالهٔ مخروطات او را هلال بن هلال حمصی

۱۲- تاریخ ملل قدیم مشرق و یونان و روم تألیف نگارنده ج ۱ ص ۳۴۸

۱۳- تاریخ تمدن اسلام ج ۳ ص ۱۹۳

و ثابت بن قره به عربی نقل کرده‌اند .^{۱۴}

هیپارکوس : از دانشمندان مشهور اسکندریه است که در سال ۱۲۵ پیش از میلاد بدنیا آمد و عقایدی راجع به فضا و آسمان دارد.
ب - دانشمندان علم جغرافیا :

اراتوستن Eratosthène این شخص یونانی بود و در ۲۷۶ پیش از میلاد در سیرن Cyrène بدنیا آمد . او می‌خواست که نقشه صحیحی از جهان زمان خود ترسیم کند و با این هدف به اسکندریه رفت زیرا در آنجا منابع و موادی که باکار او مناسب داشت زیاد بود . این دانشمند کتابهایی از خود باقی گذاشته که برای جغرافیای جهان و ایران باستان گرانبهاست . استرابون Strabon جغرافیدان معروف یونانی در کتابهای خود نام او را زیاد ذکر کرده و گفته‌های او را اسناد دانسته است . اراتوستن نخستین دانشمندی است که برای زمین مقیاس تعیین نموده و انحراف مدار خورشید را محاسبه و اسامی فرعونهای مصر را جدول بندی کرد . بطلمیوس کلودی از دانشمندان دیگر علم هیأت و جغرافیا بود . وی در قرن دوم میلادی در مصرعلیا بدنیا آمد و نزدیک به سال ۱۶۷ در اسکندریه درگذشت . از افکار هیپارکوس پیروی کرد و از تألیفات مشهور او مجسطی در هیأت است . وی معتقد بود که زمین ثابت است و حرکتی ندارد و این آسمان (خورشید) است که بدور زمین می‌گردد . دیگر از تألیفات بطلمیوس کتاب جنگ ، کتاب جغرافیا ، و کتب چهارگانه است .

ج - پزشکان مشهور اسکندریه :

در مدرسه اسکندریه ، تألیفات بقراط مورد استناد بود به علاوه در آنجا تشریح و کالبد شکافی هم آموخته می‌شد ، بدین جهت

۱۴ - اعلام المنجد و تاریخ تمدن اسلام ج ۳ ص ۱۹۴

مدرسهٔ پزشکی اسکندریه شهرت زیادی در جهان دانش پیدا کرد و پزشکان معروفی از این مدرسه برخاستند، که دوتن از همه معروفترند: یکی هروفیلوس Hérophilos از مردم کالسیدون بود که تحصیلات پزشکی خود را در یونان تکمیل کرده در علم تشریح تخصص داشت. این پزشک کتابهای بسیاری تألیف کرده که غالباً با تألیفات بقراط شباهت دارد و از این نظر او را بقراط دوم میخوانند و بنا بگفتهٔ پیرژوگه P. Jouguet هروفیلوس به شناخت (اخلاط و اعصاب) مبادرت کرد.^{۱۵} پزشک دیگر ارازیستراتس Erasistratos اول معاصر هروفیلوس از مردم انطاکیه بود که برای تکمیل علم تشریح به اسکندریه رفت، آرای طبی او کاملاً برخلاف آرای هروفیلوس بود.^{۱۶} او ظاهراً به معرفی گردش خون پرداخت.^{۱۷} حال که اهمیت دانشگاه اسکندریه و کتابخانهٔ عظیم آن روشن گردید این سؤال مطرح می‌شود که این کتابخانه چگونه نابود شد؟ و آیا آنچه مشهور است کتابخانه اسکندریه بوسیلهٔ عربان طعمهٔ آتش گردید؟ باید گفت دربارهٔ سوزاندن کتابهای اسکندریه بوسیلهٔ مسلمانان به هنگام تصرف مصر بدست عمرو عاص میان مورخان اختلاف است. در کتابهای فتوح، از جمله فتوح البلدان بلاذری ذکری در این موضوع نشده است.

15— Pierre Jouguet: Hérophilos de Chalcédoine, Connu par sa doctrine et des (Humeurs) et des nerfs p. 131.

۱۶— تاریخ تمدن اسلام ج ۳ ص ۱۹۴

17— Pierre Jouguet p. 131.

بحث در آراء و عقاید موافق و مخالف سوزاندن کتابخانه اسکندریه بوسیله مسلمانان

الف - نظر موافقان

ظاهراً نخستین بار این مطلب در قرن هفتم هجری یعنی حدود ششصد سال پس از تاریخی که می گویند این واقعه اتفاق افتاده است بوسیله عبداللطیف بغدادی (متوفی در ۶۲۹ ه. ق) در کتاب (الافادة والاعتبار فی الامور المشاهدة والحوادث المعاینه بارض مصر) عنوان شده است. عبداللطیف هنگامیکه نواحی مصر را سیاحت میکرده، ضمن گفتگو از عمود سواریه به حریق کتابخانه اسکندریه اشاره میکند و به عنوان (ظاهراً) و (گفته می شود) سخن می گوید او می نویسد: «ستونهایی در اطراف عمود سواریه دیدم که بعضی درست و بعضی شکسته بود و ظاهراً روی این ستونها سقف بوده و ستونها سقف را نگاه می داشتند، چنانکه روی عمود سواریه هنوز گنبدی دیده میشود» و بعد می گوید: «و یذکران هذا العمود من جمله اعمدة کانت تحمل ارواق ارسطاطالیس الذی کان یدرس فیہ الحکمة وانه کان دار علم وفیه خزانه کتب احرقها عمرو باشارة الخلیفة.»^{۱۸}

یعنی: گفته میشود که این ستون از جمله ستونهایی است که حامل رواقی بوده که ارسطو در آن رواق به تدریس حکمت می پرداخت. و اینجا دارالعلم بوده است و در آن مخزن کتابهایی بود که عمرو بر طبق دستور خلیفه آنها را سوزانید. پس از بغدادی، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف بن ابراهیم قفطی وزیر حلب معروف به قاضی اکرم قفطی که چند سال پس از عبداللطیف بدنیا آمده (سال ۵۶۵ ه) و معاصر او بوده است، درباره سوختن کتابخانه اسکندریه

۱۸- الافادة والاعتبار ص ۱۱۴ چاپ آکسفورد ۱۸۰۰ م

چنین می‌نویسد: «هنگامیکه عمرو بن عاص مصر را گشود و بر ذخایر علمی اسکندریه تسلط یافت از عمر راجع به آنها کسب تکلیف کرد، عمر به او چنین پاسخ داد: «واما کتب التي ذکرتم فان کان فیها ما یوافق کتاب الله ففی کتاب الله عنه غنی وان کان فیها ما ینخالف کتاب الله فلا حاجة الیه فتقدم باعدادها» یعنی: راجع به کتابها نوشته بودی اگر مطلب آن کتابها موافق مطالب کتاب خداست که به آن محتاج نیستیم و اگر مخالف آنست که بازم به آن محتاج نیستیم پس در هر صورت کتابها را نابود کن.^{۱۹}

قفطی سپس اضافه می‌کند که: عمرو عاص پس از دریافت آن نامه دستور داد تمام کتابها را برای سوزانیدن در تون حمام میان حمامیان قسمت کنند و میزان سوخت چنان بود که ششماه حمامهای اسکندریه با آن کتابها گرم شدند. پس این داستان را گوش بدار و تعجب کن.^{۲۰} ابوالفرج گریگوریوس بن هارون پزشک، مشهور به ابن عبری از مردم ملطیه متوفی به سال ۶۸۶ هجری قمری که تقریباً چهل سال بعد از ابن قفطی می‌زیسته در کتاب (مختصر الدول) راجع به فتح مصر بدست عمرو عاص چنین می‌نویسد: یحیی گراماتیکی تا زمان فتح اسکندریه بدست عمرو عاص زنده بود. در آن هنگام یحیی نزد عمرو آمد، عمرو مقام علمی یحیی را می‌دانست از آنرو ویرا گرامی داشت. عمرو مطالب فلسفی شیرینی که تا آن روز به گوش عرب نخورده بود از یحیی شنید و چون مرد خردمند خوش فکری بود و برای آن قسم مطالب گوش شنوا داشت دست از یحیی نکشید و او را نزد خود نگاه داشت. تا آنکه روزی یحیی به عمرو گفت تمام

۱۹- تاریخ الحکماء ص ۲۳۳ چاپ مصر

۲۰- همان مأخذ ص ۲۳۳

گوشه و کنار اسکندریه در دست شماست و همه جا را مهر و موم کرده‌ای، البته آنچه برای شما سودمند است در دست شما باشد ولی چیزی که بدرد شما نمی‌خورد بما واگذار کنید. عمرو پرسید به چه احتیاج دارید؟ یحیی گفت گنجینه‌های حکمت که خزانه شاهانه است. عمرو گفت در این مورد بی‌اجازه خلیفه کاری نمی‌توانم کرد، سپس نامه‌ای به عمر نوشته گفته یحیی را به او مرقوم داشت، عمر در پاسخ این نامه را به عمرو نوشت: (راجع به کتابها اگر مندرجات آن با کتاب خدا موافق است که به آن احتیاج نداریم و اگر مخالف کتاب خداست باز هم بودنش سودی ندارد و در هر دو صورت به ناپود کردن آن اقدام کن.) پس از رسیدن این نامه عمرو عاص کتابها را میان حمامیه‌های اسکندریه پخش کرد تا بجای سوخت در تون بسوزانند و در نتیجه ششماه تمام حمامیه‌های اسکندریه با آن کتابها گرم شد. این داستان را بشنو و تعجب کن.^{۲۱} مورخ دیگر اسلامی که در تاریخ خود اشاره به سوختن کتابهای اسکندریه میکند تقی‌الدین مقریزی از مورخان قرن هشتم هجری است که در تاریخ معروف خود می‌نویسد:

«ویدکران هذا العمود من جمله اعمدة کانت تحمل رواق ارسطا طاليس الذی کان یدرس به الحکمة وانه کان دار علم وفيه خزانة کتب احرقها عمرو باشارة الخليفة»^{۲۲} که الفاظ و عبارات او شبیه عبد اللطیف بغدادی در بیان مناره عمود سواری است. مصطفی بن عبد الله معروف به حاج خلیفه کاتب چلبی قسطنطینی دانشمند قرن نیمه دوم یازدهم هجری تقریباً سیصد سال بعد از مقریزی در کتاب خود

۲۱- مختصر الدول ابن عبری ص ۱۸۰-۱۸۱- چاپ لندن ۱۶۶۳ میلادی

۲۲- الخطط المقریبه ج ۱ ص ۲۵۷

معروف به (کشف الظنون) مینویسد: «كانت العرب في صدر الاسلام لاتعتنى بشيئى من العلوم الا بلفتها ومعرفة احكام شريعتها وصناعاته الطب فانها كانت موجودة عند افراد منهم لحاجته الناس طرا اليها صوتاً لقواعد الاسلام وعقايد اهله عن تطرق الغل من علوم الاوائل قبل الرسوخ والاحكام حتى يروى انهم احرقوا ما وجدوا من الكتب في فتوحات البلاد»^{۲۳}

یعنی: (اعراب در صدر اسلام از میان همهٔ علوم غیر از لغت و احکام شریعت و نیز فن طب به طرف هیچ علمی توجه نمی نمودند فقط همین علوم برای احتیاج عامه نزد بعضی ها موجود بوده و علت هم این بوده است که چون قواعد اسلام و عقاید مردم استحکام و رسوخ نیافته بود، بیم آن داشتند که از علوم قدما خللی در عقاید مردم راه یابد تا این حد که گفته می شود که ایشان در فتوحات خود کتابهایی را که بدستشان می افتاد طعمه حریق نمودند.) با اینکه در این عبارت حاج خلیفه اسمی از کتابخانه اسکندریه نبرده و سوزانیدن کتاب را به لفظ (فعل مجهول یروی) ذکر می نماید که معلوم می دارد خود نویسنده هم در این مطلب عقیدهٔ راسخی ندارد ولی در جای دیگر کتاب خود راجع به آتش زدن کتابخانهٔ استخر فارس بدستور سعد بن وقاص مطلبی ذکر می کند که ارتباطی با کتابخانه اسکندریه ندارد. او می نویسد: «سعد بن ابی وقاص به عمر بن الخطاب نامه نوشت و از او در باب این کتب و نقل آنها برای مسلمانان دستور خواست، عمر به او نوشت: «کتابها را در آب افکن زیرا اگر متضمن هدایت باشد، خداوند ما را با کتابی که راهنما تر از آنهاست

هدایت کرده است و اگر مایهٔ گمراهی باشد، خداوند ما را از آن بی‌نیاز ساخته است.»^{۲۴}

گذشته ازحاج خلیفه، دانشمند بزرگ اسلامی ابن‌خلدون برسبیل عبرت به‌موضوع نابود کردن کتابهای ایران اشاره می‌کند و می‌گوید: «این علوم الفرس‌التی امر عمر بمحوها عندالفتح؟»^{۲۵} یعنی علوم فرس که عمر درموقع فتح ایران، به‌محو آن دستور داده کجاست؟ مجله دانشکده درهمین موضوع می‌نویسد: «سوزانیدن کتب درایران ازطرف عمال خلفا خیلی معمول بوده و اگرچه بعضی خواسته‌اند که منکر، این مطلب شوند، ولی به‌شهادت خود مورخین عرب انکار آن ممکن نیست، زیرا اعراب را رسم بود که درفتح بلاد آنچه کتاب می‌یافتند می‌سوختند و غالب محققین و مطلعین این نکته را در تألیفات خود متذکر شده‌اند، حتی ذکر شده‌که عمال خلفا آثار فرس و کتب ایرانی را در تونهای حمام سوزانده‌اند، عرب‌غیر ازکتب، آثار دیگر را خراب کرده ازبین برده است که از آن جمله شهرهای ایران و عمارات و ابنیه آنها بوده است.»^{۲۶} جرجی‌زیدان از مورخان مسیحی معاصر، با اینکه نخست در تاریخ مصر جدید (تاریخ مصر الحدیث) مسلمانان را از اتهام سوختن کتابخانه اسکندریه بری دانسته است ولی بنایه‌گفتهٔ خودش در نتیجه مطالعات بیشتر در تاریخ و تمدن اسلام معتقد شده است که مسلمانان به این کار دست زدند و کتابخانه را طعمهٔ آتش ساختند و دلائلی هم برای تأیید این گفته می‌آورد.

او نخست نظر مخالفان را بیان می‌کند و می‌نویسد: «ابوالفرج

۲۴- کشف الظنون ج ۱ ص ۴۴۶

۲۵- مقدمه ابن‌خلدون ج ۱ ص ۲۳۲ چاپ مصر

۲۶- مجله دانشکده سال اول ص ۲۹۴

(بعقیدهٔ مخالفان) نخستین کسی است که از روی تعصب مسیحیت و بمنظور حقیر شمردن اسلام نسبت کتاب سوزاندن به عمرو عاص داده است. ابوالفرج در قرن هفتم هجری می‌زیسته، پدرش یهودی بوده خودش مسیحی شده و در میان مسیحیان پیشرفت کرده از مقام شاگرد کشیشی به مقام کشیشی رسیده و تاریخی به سریانی نوشته که اقتباس از کتابهای یونانی، فارسی، عربی و سریانی است و از آن کتاب سریانی خلاصه‌ای به عربی تألیف کرده که همان مختصر-الدول باشد. کتاب مختصرالدول نخستین کتابی است که آن‌داستان را نوشته و فرنگیان برای همان منظور از آن کتاب نقل کرده‌اند و اما آنچه که عبداللطیف بغدادی و مقریزی و حاجی خلیفه (از تاریخ نویسان مسلمان) در آن خصوص نوشته‌اند مدرك مستقلی محسوب نمی‌شود زیرا مقریزی عیناً حرفهای عبداللطیف را نقل کرده است و حاجی خلیفه از شهر اسکندریه اسم نبرده فقط گفته است که عربها در صدر اسلام جز به لغت و شریعت خود به چیز دیگری اهمیت نمی‌دادند ناآنجا که می‌گوید عربها هر جا را که می‌گشودند کتابهای آنرا می‌سوزاندند. و عبداللطیف بغدادی هم بدون تحقیق در ضمن گفتگو از عمودسوار حریق کتابخانهٔ اسکندریه را ذکر کرده است. بنظر اهل تحقیق کتابخانهٔ اسکندریه پیش از اسلام در زمان رومیان سوزانده شده و اگر عرب آنرا سوزانده بود تاریخ نویسان اسلام در کتاب مربوط به فتوحات و جنگها آنرا می‌نوشتند.^{۲۷}

جرجی زیدان سپس در مقام پاسخ‌گویی و دفاع برآمده و پس از اینکه سخنان عبداللطیف و ابوالفرج را قاطع می‌داند چنین متذکر میشود: «که در نتیجهٔ تحقیق و بررسی عمیقی که ما انجام داده‌ایم

۲۷- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان ترجمه جواهر کلام ج ۳ ص ۵۸

ابوالفرج موضوع سوزاندن کتابخانه اسکندریه را از جمالالدین ابوالحسن قفطی گرفته است. « و بعد می نویسد: « حال باید بدانیم که ابن قفطی از کجا آن مطالب را نقل کرده است؟ ظن غالب بر آنستکه منبع ابن قفطی بامنبع عبداللطیف بغدادی یکی بوده است. چه که هر دو هم عصر بودند و عبداللطیف کمی پیش از ابن قفطی می زیسته چون وی در ۵۵۷ بدنیآ آمده و در ۶۲۹ درگذشته است، بدبختانه منبع هر دو تألیف مانند بسیاری از تألیفات عرب از دست رفته است، ولی اگر در مندرجات فهرست ابن ندیم راجع به اخبار فلاسفه طبیعی و تأسیس کتابخانه اسکندریه دقت شود معلوم میگردد یکی از منابعی که این روایت از آنجا نقل شده کتاب تاریخی است که مردی بنام اسحاق راهب درباره اخبار و عادات و رسوم یونان و روم تألیف نموده است و از جمله مطالبی که از اسحاق راهب نقل شده یکی هم تأسیس کتابخانه اسکندریه بدست زمیره (دیمتریوس) است که چنین می نویسد: « بطولوماوس فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریه همینکه به سلطنت رسید در جستجوی کتابهای علمی برآمد و این کار را به مردی موسوم به زمیره واگذار و بطوریکه می گویند زمیره پنجاه و چهار هزار و صد و بیست کتاب جمع کرده و به پادشاه گفت که درسند و هند و فارس و گرگان و ارمنستان و بابل و موصل و روم کتابهای بسیاری است.

بطوریکه ملاحظه می شود این مطلب عین همان مطلبی است که ابن قفطی ذکر نموده و معلوم می شود ابن قفطی خبر تأسیس کتابخانه را از اسحاق راهب گرفته و موضوع آتش زدن کتابها را از جای دیگر نقل کرده است. پس اگر ابن ندیم نام اسحاق راهب و کتاب او را نمی برد اصلاً از وجود اسحاق راهب بی خبر می ماندیم و تصور نمی کردیم چیزی در اینخصوص گفته باشد، همانطوریکه سابقاً

تصور می‌کردیم مسلمانان راجع به سوزاندن کتابها چیزی نگفته‌اند، در صورتیکه گفته بودند. نتیجه آنکه ابوالفرج از روی تعصب دینی داستان سوزاندن کتابخانهٔ اسکندریه را نساخته است و کسی هم بعد از او این مطلب را جانزده است بلکه ابوالفرج از ابن قفطی روایت کرده و چنانکه می‌دانیم وی از قضات نامی اسلام بوده و بر علوم فقه و حدیث قرآن و لغت و نحو و اصول و منطق و هیأت و هندسه و تاریخ احاطه داشته و بر جرح و تعدیل آن قادر بوده است بعلاوه صدراعظم با عظمتی بوده و علاقهٔ زیادی به کتاب داشته به قسمی که کتاب را از هر چیزی بیشتر می‌خواست است و در آن زمان کتابخانهٔ وی پنجاه هزار دینار می‌ارزیده است، و چون فرزندی نداشته کتابخانهٔ خود را بموجب وصیت به ناصرالدوله فرمانروای حلب بخشیده است. نکتهٔ مهم اینکه ابن قفطی و عبداللطیف خبر سوزانیدن کتابخانه اسکندریه را از منبعی نقل کرده‌اند که فعلا در دسترس نیست و از میان رفته است. « جرجی زیدان سپس مطالب دیگری دربارهٔ سوزانیدن کتابخانه‌های ایران و اینکه معمول بوده است که هر ملت و گروهی کتابهای مخالفان خود را می‌سوزانید، موارد دیگر ذکر می‌کند،^{۲۸} و نتیجه می‌گیرد که:

عربها در صدر اسلام برای تأیید مسلمانانی آنچه کتاب غیر اسلامی (قدیمی) یافتند آتش زدند و همینکه متمدن و هواخواه علم گشتند چندین برابر آنچه سوزانند بدنیای متمدن کتاب دادند.

ب- نظر مخالفان

بنظر مخالفان موضوع سوزانیدن کتابخانه اسکندریه بوسیله مسلمانان از قرن هفتم هجری عنوان شده و پیش از آن در متون و

۲۸- ر . ك به جلد سوم تاریخ تمدن اسلام ص ۶۴-۶۶ - (ترجمهٔ فارسی)

منابع تاریخی معتبر چون تاریخ فتوح البلدان بلاذری و تاریخ احمد بن ابی یعقوب معروف به تاریخ یعقوبی و اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری و مهمتر از همه تاریخ کبیر ابو جعفر محمد بن جریر طبری که تمام حوادث و وقایع را با اسناد و روایات کافی و وافی نقل کرده و مهمترین منبع تاریخ اسلام در سه قرن اولیه بشمار می رود نامی از این واقعه برده نشده است. گذشته از این کتابها، در شرح احوال مصر و اسکندریه مخصوصاً کتابهای زیادی تألیف شده که از میان آنها:

خطط مصر تألیف ابی عمر الکندی متوفی به سال ۲۴۶ ه. و **کشف الممالک** تألیف ابن شاهین متوفی به سال ۳۸۵ ه. و **تاریخ مصر** تألیف عبدالرحمان صوفی متوفی بسال ۳۴۷ ه. و **تاریخ مصر** تألیف محمد بن برکات نحوی متوفی به سال ۵۲۰ ه. و **ایقاظ متأمل سنه ۷۲۰ ه.** و **تاریخ مصر** تألیف محمد بن عبدالله متوفی بسال ۴۲۰ ه. و **تاریخ مصر** تألیف قفطی متوفی به سال ۶۴۶ ه. و **تاریخ مصر** تألیف قطب الدین حلبی متوفی بسال ۶۳۵ و همچنین تاریخ مصر تألیف یحیی حلبی متوفی به سال ۶۴۰ ه. و **المواعظ والاعتبار مقریزی** مشهورترند. در این کتابها علامت و نشانی از واقعه مزبور دیده نمی شود در حالیکه اگر این امر واقع شده بود می بایست در آنها این واقعه بطور مستقیم و مستقل ذکر بشود.

شیلی نعمانی از دانشمندان مشهور هند در رساله (کتابخانه اسکندریه) می نویسد: (ابن ابی اصیبه در طبقات الاطباء و ابن الندیم در الفهرست) در هیچ جا از کتاب خود از کتابخانه اسکندریه ذکر نکرده اند و کاملاً معلوم میشود که این واقعه بکلی بی اصل و

بی پایه بوده است.^{۲۹} همین نویسنده در جای دیگر کتاب خود می نویسد :

«یوسکس متوفی در سال ۹۴۰ میلادی که در قرن دهم مسیحی در اسکندریه بطریق بوده فتح اسکندریه را به تفصیل نوشته است و همچنین المکین که سیصد سال بعد از واقعه مفروضه می زیست یعنی دو بیست سال پیش از ابوالفرج، تاریخ مصر را در حالیکه خود در مصر سکونت داشت، نوشته و حالات فتح اسکندریه را مبسوطاً برشته تحریر درآورده است ولی در این دو کتاب راجع به واقعه مفروضه حرفی هم ذکر نشده است و حال آنکه این دو نفر نویسنده از عیسائیان متعصب بودند و هیچ نمی شود خیال کرد که آنها خواسته اند با مسلمانها بی جا طرفداری کرده باشند. گذشته از این هر دو آنها محقق و علم دوست بوده و برباد رفتن يك چنین سرمایه علمی را بنظر عادی تلقی نمی کردند، و دیگر آنکه بواسطه اقامت در مصر و علاقه طبیعی نسبت به اوضاع و حالات آنجا منابع اطلاعات آنها نهایت درجه وسیع بوده است، و با این حال راجع به واقعه مزبوره حرفی هم ننویسند خود يك دلیل قاطعی است که آن بکلی بی اصل و بی اساس بوده است.»^{۳۰}

بنا به گفته ابوالفرج کتابهای اسکندریه مصر سوخت ششماه حمامهای آن شهر را تأمین کرده و در پاورقی کتاب مختصرالدول تعداد حمامها را بالغ بر چهار هزار باب ذکر می کند که اگر قسمت هر حمام را در هر روز يك کتاب حساب کنیم می بایست دست کم هفتصد و بیست هزار مجلد کتاب در کتابخانه اسکندریه وجود داشته

۲۹- شبلی نعمانی، کتابخانه اسکندریه ترجمه فخر داعی گیلانی ص ۴۶

چاپ ۱۳۱۵ ش

۳۰- شبلی نعمانی، ص ۴۷-۴۸

باشد، در حالیکه تعداد کتابها چنانکه گفتیم به اختلاف روایات میان یکصدوسی هزار تا ششصدویکم هزار^{۳۱} بوده و بعضی ندرتاً عدد هفتصد هزار ذکر می‌کنند.^{۳۲}

شبلی در این مورد می‌نویسد: «ناچار به تکلف افتاده باید قائل شویم که یا حمام آنقدر مختصر و کوچک بوده که روزی يك جلد کتاب بلکه نصف آن کافی برای سوخت بوده است و یا خیر کتابها بقدری قطور و ضخیم بودند که نصف يك کتاب برای سوخت تمام روز کفایت می‌نمود. گذشته از همه، این مطلب نیز مسلم است که در آن عصر کتابها از پوست بوده و ابدأً بدرد سوخت نمی‌خوردند و بدین جهت آنها را برای سوخت بکار بردن يك کار لغو و بیمه‌ده دیگری (بوده است).^{۳۳} در اینجا مسیو در پیر Draper می‌نویسد: «ما یقین داریم که حمامیان اسکندریه تا وقتی که برای سوخت، مواد دیگری حاضر داشتند هیچوقت کتابهایی را که روی پوست تدوین یافته به مصرف سوخت نمی‌رسانیدند و سخن اینجاست که قسمت اعظم کتب مزبوره از پوست تشکیل یافته بودند. آنهایی که این خبر را برای خراب کردن مسلمانها نقل کرده‌اند غافل بودند که عیسویها بیشتر از مسلمین در این کار خراب خواهند شد. ما فرض می‌کنیم که عمرو (عمرو عاص) کتابها را به نزد حمامیها فرستاد که سوخت حمام کنند لیکن این حمامها که تمام عیسوی بودند ممکن بود آن کتابها را حفظ کنند و به مصرف سوخت نرسانند خاصه که عمرو بعد از این واقعه توقفش در مصر شش ماه طول نکشید تا خوف تعقیب و بازپرسی در کار باشد.»^{۳۴} فیلیپ حتی معتقد است

۳۱- همان ماخذ ص ۶۵

۳۲- تاریخ ملل مشرق و یونان و روم از نگارنده ج ۱ ص ۳۳۲

۳۳- شبلی نعمانی ص ۵۳

۳۴- شبلی نعمانی ص ۵۳-۵۴

که کتابخانهٔ بزرگ بطالسه در شهر اسکندریه، بدست رومیان و مخصوصاً ژول سزار سوزانده شده و بقایای آن هم به فرمان تئودوسیوس امپراطور روم شرقی در سال ۳۸۹ میلادی از میان رفته است. او می‌نویسد: «بنا بر یکی از روایات، عمروعاص به فرمان خلیفه (عمر) ششماه تمام، حمامهای شهر را از کتب کتابخانهٔ اسکندریه می‌سوزانیده است. اما این از آن قصه‌هاست که از لحاظ داستان بسیار دلکش و از نظر تاریخ غیرقابل قبول است زیرا کتابخانهٔ بزرگ بطلمیوسی در ۶۸ قبل از میلاد بدست ژول سزار سوخته شد و کتابخانهٔ دیگری که پیوسته به نام کتابخانهٔ دختر از آن یاد می‌کنند نیز در حدود سال ۳۸۹ میلادی به فرمان تئودوسیوس ویران شد. بنابراین بزرگوار فتح‌عرب کتابخانهٔ مهمی در اسکندریه نبود و هیچیک از نویسندگان آن عصر، عمر یا عمرو را در این باب به معرض اتهام نیاورده‌اند.»^{۲۵} همچنین گوستاولوبون مؤلف تاریخ تمدن اسلام و عرب، مسلمانان را از اتهام آتش زدن کتابخانهٔ اسکندریه بری می‌داند و می‌نویسد: «شهر اسکندریه از زمان بنای آن که در ۳۳۲ قبل از مسیح انجام گرفته و تا زمان عمروعاص یعنی تا مدت هزار سال یکی از شهرهای بزرگ و مهم دنیا بشمار میرفت. چون این شهر مرکز تجارتهای بحر متوسط (دریای مدیترانه) بوده، می‌توان گفت که آن در قلمرو سلطنت روم شرقی در درجه دوم واقع شده و تنها قسطنطنیه بوده که بر آن تفوق داشته است. در عصر ملوک بطالسه، تمام حکماء و فلاسفهٔ دنیا در این شهر جمع شده، آموزشگاه‌ها و کتابخانه‌های مهمی تأسیس کرده بودند، ولی این ترقیات علمی چندان طول نکشید و در سال ۶۸ قبل از میلاد مسیح

۲۵- تاریخ عرب فیلیپ حتی ترجمهٔ پاینده ج ۱ ص ۲۱۳ چاپ تبریز ۱۳۴۴

که رومیان تحت سرکردگی ژول سزار به اسکندریه حمله بردند لطمه زیادی به حیات علمی آن وارد ساختند. اگرچه در سلطنت رومیان، دوباره این شهر ترقی کرده، در میان ممالک رومیان مقام دوم را احراز نمود لکن این ترقی موقتی بوده است، زیرا در اهالی جنون مناقشات مذهبی پیدا شده و باوجود جلوگیریهای سفاکانه امپراطوران روم، هرروز بر شدت آن میافزود. زمانی که دیانت مسیح، مذهب رسمی کشور گردید، آن وقت تئودوسیوس امپراطور مسیحی، نه عمر چنانکه گفتیم حکم کرد تمام معابد و مجسمه های خدایان و کتابخانه های بت پرستان را با خاک یکسان نمودند.^{۲۶}

گوستا و لوبون در جای دیگر می نویسد: «راجع به سوزاندن کتابخانه اسکندریه که عمر را به آن متهم ساخته اند، همین قدر می نویسم که يك همچو افسانه مهملی چگونه در این مدت متمادی به شهرت خود باقی مانده و آنرا تلقی به قبول نموده اند، لیکن در عصر حاضر بطلان این عقیده بدرجه ای ثابت و محقق شده که دیگر محتاج به تحقیق و بررسی زایدی نیست. این مطلب بطور کلی معلوم و مبرهن گردیده که قبل از اسلام خود نصاری، همان طور که همه معابد و خدایان اسکندریه، را با نهایت اهتمام منهدم نمودند، کتابخانه نامبرده را هم سوزانیده برباد دادند، و از کتب نامبرده در زمان مسلمین چیزی باقی نمانده بود تا آن را بسوزانند.»^{۲۷} ارنست رنان Ernest - Renan از دانشمندان مشهور فرانسه در نطقی که در دانشگاه سوربن پاریس ایراد کرد و نطق مزبور بسال ۱۸۸۳ میلادی چاپ شده است، اگر چه دانشمند مزبور را هدف این بوده است که اسلام

۳۶- تاریخ تمدن اسلام و عرب ص ۲۶۳-۲۶۵ چاپ دوم

۳۷- تاریخ تمدن اسلام و عرب ص ۲۶۳

را مخالف علم و دانش معرفی کند ولی صریحاً در مورد کتابخانه اسکندریه می نویسد:

«اگرچه این حرف بارها گفته شده که عمرو کتابخانه اسکندریه را برباد داده ولی آن صحیح نیست چه کتابخانه مزبور پیش از آن زمان برباد رفته بود.»^{۳۸} لانگل Longles دانشمند دیگر فرانسوی پس از نقل گفته مقریزی در انهدام کتابخانه اسکندریه بدست مسلمانان، تصدیق می کند که بیان مقریزی يك شهادت مستقل و جداگانه ای نیست، بلکه فقط نقل جملات و عبارات عبداللطیف بغدادی می باشد، هرچند که او در اصل موضوع مخالف مسلمانان است ولی با این حال ناگزیر شده که این معنی را تصدیق کند.^{۳۹}

ادوارد گیبون E. Gibbon مورخ مشهور انگلیسی نخستین کسی است که در اروپا بدین مسأله با نظر انتقادی و علمی نگریست، او که شهرت زیادی در تاریخ نویسی به روش جدید علمی دارد مینویسد:

«من اصل روایت و جزئیاتی که در آن درج است هر دو را می خواهم انکار کنم» او سپس اضافه می کند: «ابوالفرج پانصد سال بعد از این واقعه بوجود آمده و غیر از او مورخ دیگری حتی مورخان مسیحی این خبر را در جایی نقل نکرده اند و با این حال چگونه می توان امر به این مهمی را فقط به شهادت یکنفر ابوالفرج اکتفا نمود؟^{۴۰} در لاروس بزرگ فرانسه تحت عنوان کتابخانه اسکندریه Bibliothèque d'Alexandrie چنین آمده است: «مشهورترین کتابخانه باستانی بوده است که بوسیله بطلمیوس سوتر تأسیس شد و بعدها بوسیله جانشینانش توسعه و تکامل یافت. زنودوت Zénodote و ظاهراً

۳۸- شبلی نعمانی ص ۴۹

۳۹- شبلی نعمانی ص ۲۴

۴۰- همان ماخذ ص ۱۸

کالیماک Callimaque و اراتوستن Eratosthène از مدیران اولیه این کتابخانه بوده‌اند. تعداد کتابهای اسکندریه با کتابخانه ضمیمه آن در سراپئیون Sérapéion به هفتصد هزار مجلد می‌رسیده است. در سال ۴۸ پیش از میلاد پس از ورود سزار به اسکندریه این کتابخانه طعمه حریق گردید، بعدها رونق یافت تا در سال ۳۹۱ میلادی که مجدداً روبرویرانی نهاد.^{۴۱} در اعلام معین هم به همین نحو مرقوم‌رفته است.^{۴۲} در لغت‌نامه دهخدا این مطلب چنین آمده است:

اول کتابخانه مدرسه فیثیه لم

«اسکندریه دارای کتابخانه مهمی بود که اولین دفعه به امر قیصر طعمه حریق شد و مجدداً در ۳۹۰ نیز به آتش بیداد بسوخت و بقیه آن طبق روایتی به امر عمر خلیفه دوم در ۶۴۱ میلادی از بین رفت.»^{۴۳}

نیز دایرةالمعارف فارسی مصاحب ذیل (اسکندریه) چنین می‌نویسد:

«... بطالسه در دوره فرمانروائی خود در مصر در پایتخت خویش به جمع آوری و تشویق اهل علم اهتمام کردند و وسایل کار و تحقیق ایشان را فراهم ساختند. بطلمیوس اول کتابخانه‌ای در آنجا تأسیس کرد که بزرگترین کتابخانه‌های ایسام قدیم و ظاهراً مشتمل بر ۷۰۰۰۰۰ ر ۷۰۰۰۰ طومار پاپیروس بود، بدین ترتیب اسکندریه دارالعلمی شد که اهل علم و هنر از یونان به آنجا روی آوردند و حوزه‌ی علمی اسکندریه در قرن سوم و دوم قبل از میلاد رونق تمام

41— Grand Larousse Tome 1 p. 234 Paris, 1960.

۴۲— اعلام معین ص ۱۴۵-۱۴۶

۴۳— لغت‌نامه دهخدا (اژدها - اسحاق) ص ۲۴۶۹ چاپ ۱۳۳۰

داشت ، و اشخاصی چون اقلیدس ، آپولونیوس ، ارشمیدس ، آریستارخوس ، بطلمیوس ، و اراتستن از آنجا برخاستند .

و این حوزه علمی تا اوایل قرن چهارم میلادی دایر بود در ۳۰ قبل از میلاد اسکندریه جزء دولت روم شد و مرکز ایالتی گردید و بیش از ۳۰۰۰۰۰ تن جمعیت داشت کتابخانه‌های معروف آن در حمله‌ی یولیوس سزار و امپراطوران بت پرست دیگر روم از میان رفت ...»^{۲۴}

زکریا کاتب‌الخاں مدرسه فیضیه لیس

در دایرةالمعارف اسلام هم S. Labibe چنین می‌نویسد:

«هنگامی که اسکندریه در سال ۲۱ هـ (۶۴۲ م) تسلیم عربان شد. یونانیان به تعداد زیادی شهر را ترك کردند، اما فاتحان عرب با مردم به مسالمت رفتار کردند. روایت خیلی معروفی از حریق کتابخانه بزرگ اسکندریه بدستور خلیفه عمر بن الخطاب حکایت می‌کنند که بوسیله يك مؤلف عرب در قرن هفتم هجری عنوان شده ولی این روایت نمی‌تواند مانند يك حقیقت تاریخی پذیرفته شود.^{۲۵} بعضی نیز برآنند که کتابخانه‌ای که عمرو عاص بر باد داده کتابخانه سلطنتی نبوده بلکه کتابخانه سراپتیون بوده است. در این مورد باید گفت که ابوالفرج در مختصر الدول صراحتاً به کتابخانه سلطنتی اسکندریه اشاره می‌کند نه کتابخانه سراپتیون و اگر هم بنا به فرض، این روایت متعلق به کتابخانه سراپتیون باشد باز مشکل است ثابت شود که در فتح اسکندریه این کتابخانه موجود بوده است. مخصوصاً که روایتی هم وجود دارد که تئودوسیوس دوم امپراطور

۴۴- دایرةالمعارف فارسی مصاحب ج ۱ ص ۱۴۲

45- Encyclopédie de l'Islam Tome 1 p. 137.

روم شرقی این کتابها را به قسطنطنیه پایتخت خود انتقال داده است.^{۴۶}

حال که دلایل موافقان و مخالفان بیان گردید باید توجه داشت که دین مبین اسلام بهترین مشوق علم و دانش است و در هیچ کتابی از کتب آسمانی به اندازه قرآن مجید صریحاً از علم و دانش تجلیل و تمجید نکرده و مردم را به کسب خرد و خردمندی ترغیب و تشویق نکرده است، چنانکه می فرماید: (هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون)^{۴۷} (یعنی آیا آنان که می دانند و آنان که نمی دانند برابرند؟) و (انما یخشی اله من عباده العلماء)^{۴۸} یعنی تنها دانایانند که خدا ترس و خداشناسند. در احادیث نبوی و روایات امامان نیز طلب علم را فریضه ای برای مسلمانان شمرده و امر به تعلیم و تعلم کرده است، چنانکه در این زمینه منقول است: اطلبوا العلم من المهد الی اللحد، طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة، الناس اما عالم و اما متعلم والباقی همج، اطلبوا العلم ولوبالصین، الحکمة ضالة المؤمن یاخذها ممن سمعها، خذ والحکمة ولومن السنة المشرکین، که معانی آنها به ترتیب چنین است:

زگهواره تاگور دانش بجوی، آموختن دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است. مردم یا دانشمندند یا دانش آموز. دیگران ریزه مگس‌اند در مسیر باد (یعنی همه باید خود را به یکی از آن دسته برسانند وگرنه چنانکه ذکر شد نادانسته به هر سوی بروند) دانش را بیاموزید اگر چه در چین باشد (یعنی هر قدر هم دور از دسترس باشد و در طلب آن متحمل زحمت شوید) حکمت و دانش

۴۶- شبلی نعمانی ص ۵۱

۴۷- قرآن مجید سوره ۳۹

۴۸- سوره ۳۵ آیه ۲۸

گم‌شدهٔ انسان با ایمان است که از هر کس بشنود فرا می‌گیرد. حکمت را فراگیرید اگر چه از زبان مشرکان باشد. نیز از علی بن ابیطالب (ع) روایت شده که فرمود: (کل علم لیس فی القرطاس ضاع)^{۴۹} دانشی که بصورت کتابت در نیاید از بین رفته است، و شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه^{۵۰} چندین روایت نقل می‌کند که ائمه (ع) به شیعیان تأکید می‌فرمودند که علوم را بنویسید. با توجه به مطالبی که گفته شد خاصه قسمت اخیر این حدیث که: (حکمت را فراگیرید اگر چه از زبان مشرکان باشد) و نیز با در نظر گرفتن این موضوع که بنا به تصریح جرجی زیدان: «نکتهٔ مهم اینکه ابن قفطی و عبداللطیف خبرسوزاندن کتابخانهٔ اسکندریه را از منبعی نقل کرده‌اند که فعلاً در دسترس نیست و از میان رفته است» این مطلب نمی‌تواند منجز و مستند باشد و قضاوت قطعی در باره آتش زدن کتابخانهٔ اسکندریه و ایران محل تأمل و بحث است و نمی‌توان بطور حتم و ضرس قاطع مسلمانان را مرتکب این کار زشت و ناروا قلمداد کرد، خاصه اینکه همانطوریکه گفتم در کتب فتوح و تواریخ معتبر قبل از قرن هفتم هجری در این باب اشاره‌ای نشده و معلوم نیست گفتهٔ عبداللطیف بغدادی که دیگران از او روایت و نقل کرده‌اند یا گفتهٔ حاجی خلیفه در اواخر قرن یازدهم مستند به چه مدارک و مأخذی بوده است و در این باره استقصا و تحقیق بیشتری را بایسته است.

۴۹- کتاب منتخب کليلة و دمنه به اهتمام مرحوم عبدالعظیم قریب ص ۲۵

چاپ ۱۳۳۸ خورشیدی

۵۰- ج ۳ ص ۳۷۷ چاپ ۱۳۲۴ هـ ق

منابع و مأخذ

- ۱- آلبرماله ، تاريخ ملل مشرق و يونان - ترجمه عبدالحسين هژبر چاپ ۱۳۴۲ ش
 - ۲- ابن قفطی ، تاريخ الحكماء - چاپ مصر
 - ۳- ابن عبری ، مختصر الدول - چاپ لندن ۱۶۶۳ ميلادی
 - ۴- ابن خلدون ، مقدمه ج ۱ چاپ مصر
 - ۵- جرجی زيدان ، تاريخ تمدن اسلام - ج ۳ چاپ دوم ترجمه جواهر کلام
 - ۶- اعلام المنجد .
 - ۷- حاج خليفه (کاتب چلبی) کشف الظنون چاپ استانبول
 - ۸- حسينعلی ممتحن ، (تاريخ ملل قديم مشرق و يونان و روم) ج ۱ چاپ دوم
 - ۹- دايرة المعارف فارسی ، مصاحب
 - ۱۰- شبلی نعمانی ، کتابخانه اسکندریه چاپ ۱۳۱۵ ش ترجمه فخر داعی گیلانی
 - ۱۱- شيخ حر عاملی وسائل الشیعه ج ۳ چاپ ۱۳۲۴ ه . ق
 - ۱۲- عبداللطیف بغدادی ، الافاده و الاعتبار چاپ آکسفورد ۱۸۰۰ م
 - ۱۳- فیلیپ حتی ، تاريخ عرب ترجمه ابوالقاسم پاینده ج ۱ چاپ ۱۳۴۴ ش
 - ۱۴- گوستا ولوبون ، تاريخ تمدن اسلام و عرب چاپ چهارم ترجمه فخر داعی گیلانی
 - ۱۵- لغت نامه دهخدا
 - ۱۶- مقریزی ، الخطط ، چاپ مصر
 - ۱۷- مجله دانشکده (سال اول)
 - ۱۸- منتخب کتاب کلیله و دمنه به اهتمام مرحوم عبدالعظیم قریب چاپ ۱۳۳۸ ش
 - ۱۹- ویل دورانت ، يونان باستان ج ۶ چاپ اول ترجمه فارسی
- 20— Pierre Jouguet, trois études sur l'Hellénisme Caire 1944.
- 21— Grand Larousse Encyclopédique Tome I, Paris 1960.
- 22— Encyclopédie de l'Islam Tome 1, p. 137 Leyden 1939